

## Social justice and its relation to distributive justice

Received: 2021-09-08

Accepted: 2021-11-15

Ahmad Vaezi \*

The general perception is that social justice is another interpretation of distributive justice and that the idea of distributive justice has existed since ancient times; The idea of social justice, then, is not new, it is merely a new linguistic combination for the same well-known old content. The present article tries to show from an analytical point of view that, firstly, tourism justice itself has undergone conceptual and content evolutions in the context of history, and secondly, the idea of social justice in contemporary times is clearly beyond the scope of distributive justice concerns. Any notion of distributive justice is a form of social justice theory, but some theories of social justice cannot be reduced to distributive justice. The legibility of social justice and its cultural complexity is another important point that is emphasized in this article.

**Keywords:** Social Justice, Distributive Justice, Historical Evolution of Justice, Aristotle, Readability of Justice.



---

\* Professor, Faculty of Philosophy and Theology, Baqir al-Olum University, Qom, Iran. (vaezi@bou.ac.ir)

## عدالت اجتماعی و نسبت آن با عدالت توزیعی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۶/۱۷

تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۸/۲۴

احمد واعظی \*

تصور عمومی آن است که عدالت اجتماعی تعبیر دیگری از عدالت توزیعی است و از دوران باستان ایده عدالت توزیعی وجود داشته است؛ پس طرح ایده عدالت اجتماعی امر نوپدید نیست و صرفاً ترکیب زبانی جدیدی برای همان محتوای شناخته شده قدیمی است. مقاله حاضر می‌کوشد با نگرش تحلیلی نشان دهد که اولاً خود عدالت توزیعی در بستر تاریخ دچار تطورات مفهومی و محتوایی شده است و ثانیاً ایده عدالت اجتماعی در دوران معاصر فراروی آشکاری از حریم دغدغه‌های عدالت توزیعی دارد و نسبت میان این دو عموم و خصوص مطلق است. هر تعلق‌ای از عدالت توزیعی گونه‌ای نظریه عدالت اجتماعی است، اما برخی نظریه‌ها در باب عدالت اجتماعی را نمی‌توان به عدالت توزیعی فروکاست. قرائت‌پذیری عدالت اجتماعی و فرهنگ‌پیچ بودن آن نکته مهم دیگری است که در مقاله حاضر مورد تأکید قرار گرفته است.

**کلیدواژه‌ها:** عدالت اجتماعی، عدالت توزیعی، تطور تاریخی عدالت، ارسطو، قرائت‌پذیری عدالت.

آیا «عدالت اجتماعی» که امروزه محور نظریه‌پردازی‌های گوناگون قرار دارد، امر نوظهوری است؟ از نگاه کسانی که عدالت اجتماعی را به عدالت توزیعی فرومی‌کاهند و یا با مرادف دانستن این دو، آن‌ها را به‌جای یکدیگر به‌کار می‌برند<sup>۱</sup> (Miller, 1999; pp. 1-3)، عدالت اجتماعی امر نوپدید نیست؛ هرچند به‌نظر می‌رسد این ترکیب و تعبیر زبانی نوظهور، در سده‌های گذشته تداول کاربردی نداشته‌است، اما روح و معنای آن، همان عدالت توزیعی‌ای بوده که از قرن‌ها پیش در آثار متفکرانی چون ارسطو، فارابی و آکویناس به آن اشاره شده‌است. اما حقیقت این است که عدالت توزیعی‌ای که امروزه مطرح است، همان عدالت توزیعی مورد نظر ارسطو و گذشتگان نیست و عدالت اجتماعی هم قابل فروکاهش به عدالت توزیعی - که گاه از آن به عدالت اقتصادی<sup>۲</sup> نیز تعبیر می‌شود - نمی‌باشد. ادعای نگارنده آن است که عدالت اجتماعی با گستره و قلمرو شمول آن، فراتر از عدالت توزیعی است و تلقی‌های مختلف از عدالت توزیعی - که در بسیاری از نظریه‌های عدالت معاصر جلوه‌گر است - تنها به بخش مهمی از عدالت اجتماعی اشاره دارند، بی‌آن‌که بتوانند تمامی ابعاد و ظرفیت‌های معنایی آن را پوشش دهند.

بنابراین، فروکاستن عدالت اجتماعی به عدالت توزیعی و اعتقاد به مرادف‌بودن این دو و در نتیجه نوپدید نداشتن مبحث عدالت اجتماعی با دو مانع جدی روبروست: نخست، تطوّر تاریخی تلقی از عدالت توزیعی و دوم، عدم انحصار عدالت اجتماعی به مقولهٔ توزیع عادلانهٔ امکانات، مواهب و خیرات اجتماعی. در ادامه ضمن توضیح مختصر این دو مانع، نگارنده تلاش می‌کند که نشان دهد اثبات نوپدیدنبودن عدالت اجتماعی از طریق تمرکز بر عدالت توزیعی، ایدهٔ ناموفقی است.

۱. برای نمونه، دیوید میلر مدعی است در نوشته‌های بیشتر فیلسوفان سیاسی معاصر، عدالت اجتماعی یک جنبه از عدالت توزیعی است و این دو به‌جای هم به‌کار می‌روند. از نظر میلر، وقتی از عدالت اجتماعی صحبت می‌کنیم، در واقع از این بحث می‌کنیم که چطور چیزهای خوب و بد زندگی باید در میان مردمان یک جامعه توزیع شود. این تلقی از عدالت اجتماعی که همان عدالت توزیعی مطرح در کلام ارسطو و پاره‌ای متفکران مسیحی نظیر توماس آکویناس است، درمقابل عدالت اصلاحی و یا کیفری (retributive Justice) قرار می‌گیرد که خارج از قلمرو عدالت اجتماعی و توزیعی است.

2. economic Justice



## ۲- تطوّر تاریخی عدالت توزیعی

نگارنده در کتاب نقد و بررسی نظریه‌های عدالت، با ارائه گزارشی از دیدگاه ارسطو درباره عدالت، به نگرش وی در خصوص عدالت توزیعی نیز پرداخته‌است (واعظی، ۱۳۸۸، صص. ۱۰۸-۱۲۸). مقایسه تلقی ارسطو با آنچه امروزه به‌عنوان عدالت توزیعی شناخته می‌شود، گویای تحولی اساسی در برداشت و تفسیر عدالت توزیعی است و تشابه لفظی و عنوان آن نباید این گمان را برانگیزد که فهم یکسان و ایستایی از عدالت توزیعی در بستر تاریخ و گذر قرن‌ها وجود داشته‌است.

در گفتمان مدرن عدالت توزیعی، عنصر مساوات‌طلبی<sup>۱</sup> نقش برجسته‌ای دارد و رعایت برابری<sup>۲</sup> در توزیع امکانات و برخورداری‌ها، امر مهم و تأثیرگذاری در عدالت توزیعی و اقتصادی است. برخورداری افراد از مسکن، درمان، آموزش ابتدایی و متوسطه و امکانات عمومی‌ای نظیر بوستان‌ها، جاده‌ها و وسایل نقلیه همگانی و مانند آن، مشروط به شایستگی‌ها و ویژگی‌های خاصی در افراد نیست، بلکه همگان به‌طور برابر مستحق برخورداری از این‌گونه امکانات و مواهب هستند. عدالت توزیعی، دولت‌ها را ملزم و مکلف می‌کند با مداخله و اعمال اختیارات در اقتصاد، سیاست و وضع مقررات، در تأمین این امکانات و امور رفاهی برای عموم جامعه بکوشند. پایه نظری این تلقی از عدالت توزیعی، به عصر روشنگری بازمی‌گردد که باور به آزادی‌های فردی، برابری انسان‌ها و انواع سیاسی و اجتماعی آن رواج و گسترش یافت؛ به این معنا که باور به برابری اخلاقی و ارزش انسان‌ها، که ریشه در اعتقاد به برابری ذاتی انسان‌ها دارد، مبنای پایه برابری حقوقی و اجتماعی آدمیان قرار گرفت. از این‌رو، بحث برابری انسان‌ها در برخورداری از امکانات و مواهب اقتصادی نیز جدی شد. البته برابری اخلاقی و ارزشی انسان‌ها و محوریت آن در استقرار عدالت توزیعی، هرگز به‌معنای برابری مطلق افراد در بهره‌مندی از امکانات نبوده و اموری نظیر برابری درآمد و دستمزد را نتیجه نداده‌است، بلکه مراد حذف امتیازهای ویژه است و این‌که توزیع اقتصادی شامل عموم افراد گردد؛ زیرا افراد از آن حیث که انسان هستند و نیازمند این امکانات، باید استحقاق دریافت داشته باشند بی‌آن‌که شایستگی و صلاحیت خاصی شرط این برخورداری باشد. از این‌رو، برخی نظریه‌های



1. Egalitarianism  
2. Equality



عدالت توزیعی «نیازهای اساسی» را مبنای توزیع عادلانه امکانات و خیرات می‌دانند؛ همچنین نفس نیازمندی‌های انسان موجب برخورداری افراد از این مواهب و نیازهای اساسی است، چه کار کنند و چه بی‌کار باشند؛ چه سالم باشند و عذری برای بی‌کاری نداشته باشند و چه بیمار و ناتوان از کار کردن باشند.

اما در نگرش ارسطویی به عدالت توزیعی، توزیع، مشروط به شایستگی‌های افراد است و توزیع بی‌قیدوشرط خیرات برای عموم مردم وجهی ندارد. رابطه عدالت و برابری، بحث مهم ارسطو در عدالت توزیعی است. برابری و نابرابری در بهره‌مندی افراد تابع رعایت تناسب و توازن میان افراد و نابرابری‌های آن‌ها و سهم آنان از اشیا و امور است. ارزیابی ارسطو از عدالت توزیعی در تناسب با برابری موجود میان اشخاص، اشیا و اموری است که باید توزیع شود. برابری و نابرابری سهم هر فرد، تابع برابری و نابرابری افراد و متناسب با آن است. اگر اشخاص برابر نباشند، نمی‌توانند امکانات و اشیا برابری به‌دست آورند. از نگاه وی، مبدأ همه نزاع‌ها و دعاوی، رعایت‌نشدن این تناسب است، یا اشخاص برابر، سهمی نابرابر دریافت کرده‌اند و یا آن‌که اشخاص نابرابر، سهمی یکسان داشته‌اند. از نظر او، توزیع باید متناسب با شایستگی افراد باشد. وی می‌نویسد: «همه بر این عقیده‌اند که عدالت در توزیع باید مبتنی بر استحقاق باشد. پس عدالت، رعایت تناسب است و این‌که با برابرها به‌طور برابر و با نابرابرها به‌طور نابرابر رفتار شود و مواهب و امکانات، به تناسب با برابری و نابرابری اشخاص توزیع گردد.» (ارسطو، ۱۳۷۸، ص. ۱۷۴)

ارسطو نه تنها به برابری عام و مطلق انسان‌ها در برخورداری و توزیع امکانات معتقد نیست، بلکه میزان برخورداری افراد را متناسب با سهم آنان در خدمت به اجتماع و مشارکت در همکاری اجتماعی می‌داند. وی درک ما از عدالت توزیعی و هدف از تکوین جامعه سیاسی را پیوند می‌زند؛ برای نمونه، طرفداران الیگارشی که معتقدند ثروتمندان به برکت داشتن ثروت حق حکمرانی دارند، این نابرابری در قدرت سیاسی را کاملاً عادلانه می‌دانند؛ زیرا در نگاه آنان هدف از تشکیل جامعه سیاسی، سودای ثروت و بهره‌مندی بیشتر است. از این‌رو، کسانی که ثروت بیشتری دارند، از استحقاق فزون‌تری برای کسب قدرت و دراختیارداشتن مناصب برخوردارند و این نابرابری عین عدالت است؛ همچنان‌که مدافعان دموکراسی حکومت را از آن تهی‌دستان می‌دانند، برابری افراد در آزادی‌ها را نیز موجب برابری سیاسی آنان می‌پندارند، لذا وجود امتیازات خاص و نابرابری در دسترسی به مناصب سیاسی را بی‌عدالتی می‌دانند. این هر دو، از نظر ارسطو، از هدف واقعی جامعه

سیاسی غفلت ورزیده‌اند (ارسطو، ۱۳۷۱، ص. ۱۲۲).

از نگاه ارسطو، هدف جامعه سیاسی نه فقط زیستن، بلکه «به‌زیستی» است. هدف جامعه سیاسی برقراری اتحاد نظامی در برابر خطرهای احتمالی یا اموری مانند ثروت‌اندوزی و بازرگانی نیست، بلکه حسن اداره حکومت و جامعه بسیار اهمیت دارد و خوبی و بدی، عیب و کمال اجتماعی افراد ارزشمند است؛ چنین جامعه سیاسی‌ای باید «فضیلت» را پاس بدارد. اگر هدف جامعه سیاسی سعادت و به‌زیستی افراد باشد، همه سازمان‌های اجتماعی (محافل خانوادگی، انجمن‌ها، آیین‌های دینی، سرگرمی‌های اجتماعی و مانند آن) به‌عنوان ابزاری در خدمت این هدف خواهند بود. نکته مهم آن که در این صورت، برابری افراد در جامعه مطلق نیست و متناسب با سهم آن‌ها در خدمت به اجتماع رقم می‌خورد. کسانی که سهم بیشتری در همکاری اجتماعی و سیاسی دارند و نقش مهم‌تری در تأمین هدف اصلی جامعه سیاسی ایفا می‌کنند، باید در حکومت بیشتر سهیم باشند؛ زیرا افراد بافضیلت‌تری هستند. بنابراین نه ثروت، نه تبار و نه آزادگی و برابری در آزادی، هیچ‌کدام معیار سهم‌دهی عادلانه به افراد در حاکمیت نیست (ارسطو، ۱۳۷۱، صص. ۱۲۳-۱۲۶).

مشاهده می‌شود که در عدالت توزیعی مورد نظر ارسطو، شایستگی و فضیلت فردی خیلی مهم است و به‌ویژه فضیلت سیاسی، یعنی میزان مشارکت و ایفای نقش در همکاری اجتماعی و به‌زیستی جامعه، نقش اساسی دارد؛ این نکته از محوری‌ترین تمایزات تلقی ارسطو از عدالت توزیعی در مقایسه با تلقی‌های امروزی است که در بیشتر تفسیرها و نظریه‌پردازی‌های عدالت توزیعی، لحاظ شایستگی‌های فردی و نابرابری میزان بهره‌مندی، حسب فضیلت و شایستگی افراد، به‌طور محسوسی غایب است.

ممکن است ادعا شود اگر تعریف ژوستینین<sup>۱</sup> در ابتدای خلاصه «قانون رومی»<sup>۲</sup> را در نظر بگیریم، «عدالت، دادن حق و سهم هر شخص به اوست»<sup>۳</sup> در این صورت، عدالت توزیعی از زمان ارسطو تاکنون به‌معنای برخورداری هر فرد از حق و «سهم»<sup>۴</sup> اوست که

1. Justinian

۲. «Digest» جامع و خلاصه قانون رومی است که با فرامین ژوستینین امپراتور بیزانس تکمیل شده‌است.

3. Justice is giving to each person what is due to each.

4. Due



جوهره مشترک همه نظریه‌های عدالت توزیعی در پهنه تاریخ اندیشه بوده است. توضیح این نکته لازم است که «اعطای حق و سهم هر فرد به او»، از مقومات معنایی عدالت در سطح انتزاعی و فارغ از تقسیمات خاص آن است؛ یعنی به عدالت توزیعی اختصاص ندارد، بلکه در مورد عدالت کیفری هم صدق می‌کند تا مجازاتی که حق هر فرد است نیز بر او جاری شود. در «عدالت مراوده‌ای»<sup>۱</sup> نیز چنین است که در رفتار با دیگران چه در محیط خانه و چه با همسایگان و یا دیگر افراد جامعه، حقوق، حرمت و شأن هر فرد رعایت شود و در معاملات و عقود نیز حق و سهم طرف مقابل، نادیده گرفته نشود. پس این تعریف، تعریف خاص عدالت توزیعی نیست، بلکه تعریف عدالت است و هر نظریه با قیود و محتوای خاص خود از عدالت توزیعی، آن‌ها را از یکدیگر متمایز می‌کند.

نکته دوم این ادعا آن است که اگر بخواهیم تعریف ژوستینین از عدالت را بر تلقی‌های امروزمین از عدالت توزیعی تطبیق دهیم و نظریه‌های عدالت توزیعی که خواهان توزیع همگانی رفاه یا رفع نیازهای اساسی برای همگان هستند را سهم و حق هر فرد انسانی، از آن جهت که انسان است، تفسیر کنیم، از قضا ادعا و نکته اصلی ما تقویت و تأیید می‌شود. مطلب این بود که در عدالت توزیعی مورد نظر گذشتگان نظیر ارسطو، هرگز سخن از توزیع مناصب و موقعیت‌ها، به‌طور برابر و برای همگان، از آن جهت که فردی انسانی هستند، نبوده است، بلکه مبنای توزیع، استحقاقی است که بر اثر مشارکت و فعالیت در جهت اهداف اصلی جامعه سیاسی حاصل می‌شده است؛ بین این تلقی ارسطویی تا آنچه در دنیای امروز حق مسلم فرد، از آن جهت که عضو جامعه است، تصور و فهم می‌شود فاصله بسیاری وجود دارد.

شاهد دیگر بر تطور تاریخی عدالت توزیعی، این واقعیت است که اموری نظیر رفع نیاز فقرا و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر و مانند آن، که در تلقی‌های معاصر از عدالت توزیعی معمولاً جزء الزامات برقراری عدالت و محتوای عدالت توزیعی شمرده می‌شود، در گذشته جزء امور خیرخواهانه، نیکوکاری و بیرون از محدوده عدالت توزیعی بود. متفکر رومی سیسرون<sup>۲</sup> (در گذشته ۴۳ ق.م)، با برقراری تمایز روشنی میان عدالت و نیکوکاری،<sup>۳</sup>

1. Commutative Justice
2. Cicero
3. Beneficence

درون‌مایه و لازمهٔ عدالت را قانوناً قابل الزام بر افراد دانست؛ حال آن که امور نیکوکارانه را نمی‌توان بر مردم اجبار و الزام کرد. از این تلقی سیسرون در دنیای مسیحیت استقبال شد؛ زیرا خیرخواهی و نیکوکاری فضیلتی مربوط به قلمرو مسیح و عدالت و بزرگی دنیای قیصر (حاکمان) محسوب می‌شد. توماس آکویناس نیز که نگرش او تا آغاز قرن هفدهم بر تفکر سیاسی غرب غلبه داشت، با اعتقاد به تقدم عدالت بر نیکوکاری، در عدالت توزیعی به اندیشهٔ ارسطو بسیار نزدیک بود. وی توزیع عادلانهٔ خیرات را مبتنی بر «شایستگی»<sup>۱</sup> افراد می‌دانست و همانند ارسطو قانون اصلی عدالت توزیعی را توزیع مناصب سیاسی می‌دانست. هیچ نشانه‌ای در کلمات وی مبنی بر این که توزیع کالاها و امور مادی میان فقرا جزء عدالت توزیعی است، به چشم نمی‌خورد (Fleischacker, 2005, pp. 20 – 22).

### ۳- نسبت عدالت اجتماعی و عدالت توزیعی

در فضای سنت تفکر غربی، از اواخر قرن نوزدهم، شاهد رواج ترکیب «عدالت اجتماعی» هستیم. برخی فیلسوفان لیبرال، نظیر جان استوارت میل<sup>۲</sup> و هنری سیدجویک<sup>۳</sup> مباحثی دربارهٔ عدالت اجتماعی مطرح کردند، بی‌آن که به روشنی به تفاوت آن با «عدالت توزیعی» اشاراتی داشته باشند. واقعیت این است که عدالت اجتماعی در زبان لیبرال‌ها و پیشرفت‌گرایان<sup>۴</sup> بیش از سوسیالیست‌ها جریان داشت. سرش آن است که از نظر مارکس<sup>۵</sup> و انگلس<sup>۶</sup> سخن گفتن از عدالت اجتماعی، همراهی کردن و جای گرفتن در قطار ایدئولوژی بورژوازی است و چارهٔ کار، برچیدن بساط نظام سرمایه‌داری و مناسبات آن است و ایدهٔ عدالت اجتماعی، تلاشی در جهت حفظ نظام سرمایه‌داری است. خوف از تسلط سیاسی جریان‌های سوسیالیست و کمونیست، لیبرال‌ها را وادار کرد در اموری مثل مالکیت زمین، مالکیت خصوصی کارخانه‌ها و امور دیگر سرمایه‌داری دقت بیشتری به خرج دهند و بر رعایت عدالت اجتماعی تأکید ورزند. به همین دلیل، تئوریزه کردن عدالت اجتماعی به دغدغه اصلی سال‌های اولیه قرن بیستم برخی متفکران لیبرال

1. Merit
2. John Stuart Mill
3. Henry Sidgwick
4. Progressives
5. Karl Marx
6. Friedrich Engels



بدل شد (Miller, 1999, pp. 3 – 4).<sup>۱</sup>

گرچه مدافعان اولیه عدالت اجتماعی در سنت فکری غرب، نسبت آن با عدالت توزیعی را به ابهام بر گزار کرده‌اند، همان طور که پیش از این اشاره شد، برخی به صراحت عدالت اجتماعی را با عدالت توزیعی و عدالت اقتصادی هم‌معنا می‌دانند. به نظر می‌رسد دلیل این یکسان‌انگاری اهمیت ویژه‌ای است که مباحث «اقتصاد هنجاری»<sup>۲</sup> در اقتصاد پیدا کرده‌اند. نظریه‌های عدالت مدرن بیشتر اقتصادی است تا آن که فلسفی باشد. اقتصاد، دانش توزیع و تخصیص منابع کمیاب است و کمیابی به خواسته‌های انسان مربوط می‌شود. پرسش از وضعیت توزیع و چگونگی انجام آن، به بایسته‌های توزیع و «اقتصاد هنجاری» بازمی‌گردد.

چالش برانگیزترین بخش عدالت هنجاری، مبحث عدالت اقتصادی است؛ یعنی این توزیع چگونه باید انجام پذیرد تا عادلانه باشد؟ با توجه به کارکردهای مهم سیاست و دولت در این عرصه، عدالت اقتصادی میدان و زمینه مهمی در «اقتصاد عمومی» در مقابل «اقتصاد خصوصی» پیدا می‌کند. با چنین تصویری از جایگاه عدالت، از نظر برخی نظیر کریستف کولم، عدالت اقتصادی نه تنها بخش وسیعی از عدالت در جامعه را تشکیل می‌دهد، بلکه می‌تواند همه امر عدالت در جامعه قلمداد شود؛ زیرا تمایلات، منافع، شرایط و رقابت‌ها بین افراد، بر حسب اصطلاحات اقتصادی، قابل اظهار است (Kolm, 1996, p. 3).

در بحث از نسبت عدالت اجتماعی و عدالت توزیعی، باید روشن شود که با دو مفهوم و ایده مشخص و چارچوب‌دار مواجه نیستیم. عدالت اجتماعی ایده‌ای ثابت و تعیین یافته نیست که نزد مدافعان و کاربران آن، همه جا به یک تلقی و تفسیر منظور شود. تصویری عام و مشترک از عدالت اجتماعی وجود ندارد، بلکه نظریه‌های مختلفی با عنوان عدالت اجتماعی، صورت‌بندی شده‌است؛ همچنان که در عدالت توزیعی نیز شاهد تکثر رویکرد و



۱. نخستین کتاب با عنوان *عدالت اجتماعی* (Social Justice) را یک استاد علوم سیاسی به نام (Westel Willoughby) در سال ۱۹۰۰ در نیویورک به چاپ رساند؛ فیلسوف اجتماعی انگلیسی، هابهاوس نیز در همین سال‌های نخستین قرن بیستم، کتاب *عناصر عدالت اجتماعی* (The Elements of Social Justice) را نگاشت که در آن جامعه را یک ارگانیزم دانست که شکوفایی هر جزء آن مستلزم همکاری اجزای دیگر است و هدف از عدالت اجتماعی، تعیین ترتیبات نهادی است به گونه‌ای که به فرد اجازه دهد در رفاه و بهبودی اوضاع اجتماعی سهیم شود.

2. Normative Economics

نظریه پردازی‌های متفاوت هستیم. در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان نظریه‌های عدالت توزیعی را به «نتیجه‌گرا»<sup>۱</sup> و «رویه‌گرا»<sup>۲</sup> تقسیم کرد. برای نمونه، نظریه‌های عدالت توزیعی رفاه‌گستر همگی نتیجه‌گرا هستند و زمانی عدالت توزیعی را جاری و مستقر می‌دانند که در عمل، این رفاه بین آحاد جامعه گسترش یافته‌باشد. همچنین آن دسته از نظریه‌های عدالت توزیعی که معطوف به درآمد هستند و یا این‌که بر مبنای نفع‌انگاری، به حداکثر رساندن «نفع»<sup>۳</sup> بیشترین افراد حاضر در جامعه را، شاخص عدالت توزیعی می‌دانند. در نقطه مقابل، نظریه‌های عدالت توزیعی رویه‌ای، بر روش توزیع و رویه‌های حاکم بر توزیع مواهب، مناصب و امکانات متمرکز شده‌اند؛ بنابراین اگر این روش‌ها و رویه‌ها منصفانه و عادلانه باشد، آن‌گاه شاهد توزیع عادلانه خواهیم بود.

همچنین لازم است تأکید شود اختصاص نیافتن عدالت اجتماعی به حریم دولت‌ملت و یک کشور خاص و امکان طرح «عدالت اجتماعی» جهانی، نمی‌تواند نقطه افتراق عدالت اجتماعی از عدالت توزیعی باشد؛ زیرا عدالت توزیعی نیز می‌تواند در فضای یک جامعه خاص محدود نشود و از عدالت توزیعی در سطح جهانی و بین‌المللی بحث شود. از همین جا روشن می‌شود «عدالت بین نسلی» نیز نمی‌تواند مایه تمایز عدالت اجتماعی از عدالت توزیعی باشد؛ زیرا در عدالت توزیعی نیز مسئله عدالت بین نسلی و کیفیت توزیع مواهب و امکانات، به گونه‌ای که حقوق و نیازهای نسل‌های بعدی نیز لحاظ شود، قابل طرح است. پس این‌گونه امور نمی‌تواند عنصر تعیین‌کننده در نسبت عدالت اجتماعی و عدالت توزیعی باشد.

از نظر نگارنده، عدالت اجتماعی شامل‌تر و جامع‌تر از مفهوم عدالت توزیعی است و ایده عدالت توزیعی بخشی از ایده عدالت اجتماعی را پوشش می‌دهد. از این‌رو، رابطه این دو عموم و خصوص مطلق است و هر نظریه‌ای درباره عدالت توزیعی به‌ناچار داخل حریم عدالت اجتماعی قرار می‌گیرد؛ این درحالی است که عدالت اجتماعی شامل مصادیقی می‌شود که نمی‌توان آنها را از سنخ عدالت توزیعی دانست. گرچه همان‌طور که در بند پیش نشان دادیم، تلقی از عدالت توزیعی درگیر تحول و بسط تاریخی و تغییرات اجتماعی

1. Consequential
2. Procedural
3. Utility



موجب شمول و گستردگی دایره مفهومی آن شده است و اموری نظیر رفع فقر، گسترش رفاه و جبران<sup>۱</sup> آلام و ضررهایی که مسئولیت اخلاقی آن‌ها متوجه افراد و اقشار کمتر بهره‌مند نیست، همگی در نظریه‌های معاصر عدالت توزیعی پوشش داده می‌شود؛ اما گستره تحولات فکری، سیاسی و فرهنگی به‌گونه‌ای است که دامنه مطالبات عدالت خواهانه در قالب عدالت توزیعی محدود نمی‌شود و عدالت خواهی اجتماعی، ابعادی فراتر از توزیع عادلانه خیرات، مواهب و امکانات پیدا می‌کند.

اموری نظیر انقلاب صنعتی، انقلاب‌های سیاسی قرن هجدهم و نوزدهم، غلبه مدرنیته و چرخش افکار و جهت‌گیری‌های جوامع غربی به سمت مدرنیته، بسیاری از ابعاد و درون‌مایه‌های نظم اجتماعی سنتی را فروریخت و اشکال اقتدارگرایی و مناسبات قدرت برآمده از آن، جای خود را به تقویت فردگرایی، احترام به حقوق فردی و توجه به نیازهای افراد داد. همگی این امور، پژوهی در مقوله عدالت خواهی داشت و مجال طرح اندیشه عدالت در ابعاد مسائل اجتماعی انسان معاصر را گشوده‌تر کرد. این تغییرات در بعد اقتصادی، پیامدهای عدالت خواهانه برجسته‌تری داشت. فرایند صنعتی‌سازی جوامع و رشد بورژوازی، شکاف سرمایه و کار را واضح‌تر و عمیق‌تر کرد و کارگران را در وضعیت حاد و بحرانی قرار داد. استثمار نهفته در دل اصول اقتصادی نظام سرمایه‌داری آن را تشدید کرد

۱. مایکل آلینگهامی معتقد است اهم نظریه‌های عدالت توزیعی لیبرالی در این نکته مشترکند که از یک‌سو سیاست اقتصاد آزاد و عدم‌مداخله دولت (Laissez fair) را تقویت می‌کنند و از سوی دیگر، خواهان جبران‌هایی برای عناصر و عواملی هستند که این نظریه‌ها، پیامدهای منفی ناشی از آن را به لحاظ اخلاقی خودسرانه (arbitrary) می‌دانند؛ یعنی افراد در انتخاب و پیدایش آن عوامل، انتخاب و اختیاری نداشته‌اند. لذا ضررها، آلام، فقر و کمتر بهره‌مندی ناشی از این عوامل که گونه‌ای بداقبالی است، باید به نحوی با نظام توزیع عادلانه جبران شود. وی در کتاب *عدالت توزیعی خود*، با بررسی نظریه‌های عدالت افراد لیبرال مشهوری نظیر جان رالز، رابرت نوزیک و مساوات‌گرایی رونالد دورکین و اختیارگرایی استینر و والتناین (steiner – vallyntyne) نشان می‌دهد در همه آنها توزیع عادلانه با عنوان نتیجه به عمل آمده از فعالیت آزاد افراد و این که از نظر صاحب نظریه عدالت، در چه صورتی این نتایج به لحاظ اخلاقی خودسرانه و غیرضابطه‌مند است، قابل تفسیر می‌شود؛ پس همگی به فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی آزاد و با کمترین مداخله دولت معتقدند و اختلاف آن‌ها در مصادیق و موارد بی‌ضابطگی و خودسرانه‌بودن اخلاقی امور، موجب خسارت، ناکامی، فقر و مانند آن است (Michael Allingham; Distributive Justice; Routledge; 2014).



و در نتیجه، گرایش‌های سوسیالیستی و مطالبات جبران ناکامی‌ها و سوءبهره‌مندی‌ها و ترس نظام سرمایه‌داری از فروریختن نظم اقتصادی و اجتماعی موجود، زمینه طرح ایده‌های عدالت توزیعی را فراهم آورد؛ همچنان‌که در بخش فرهنگی و سیاسی نیز چرخش به سمت مدرنیته، موجب تقویت فردیت، بسط باور به فاعلیت اجتماعی و سیاسی افراد و تمایل به آزادسازی خویش از محدودیت‌های اشکال اقتدارگرایی و قدرت سیاسی سنتی را گسترش داد تا جایی که این محدودیت‌ها نامعقول و نامشروع جلوه کرد. تلاش در جهت بسط آزادی فردی و مشارکت در ساخت یک جامعه دموکراتیک، امری معقول و مطلوب تصور شد و نظم اجتماعی و سیاسی جدید بر محور احترام به حقوق فردی و آزادی‌های مدنی وجهه همت قرار گرفت.<sup>۱</sup> بنابراین عدالت‌طلبی در دوران مدرن غرب، ابعاد و گستره قابل توجهی یافت و با فاصله‌گرفتن از درون‌مایه عدالت توزیعی شناخته‌شده قبلی، افزون بر عرصه اقتصاد، حوزه‌های سیاسی و فرهنگی را نیز دربرگرفت.

ممکن است کسی بخواهد با تفسیری موسع از عدالت توزیعی، همه این اتفاقات عدالت‌خواهانه را زیر عنوان «عدالت توزیعی» قرار دهد و اقبال به شهروندی و لوازم سیاسی و اجتماعی آن را در فضای توزیع عادلانه مناصب اجتماعی و سیاسی تفسیر کند و بر مترادف بودن عدالت اجتماعی و عدالت توزیعی اصرار بورزد. براساس همین تحلیل، تلقی امثال جان رالز از عدالت اجتماعی، که وصف کلان‌ساختارهای جامعه است، را نیز نظریه‌ای درباره عدالت توزیعی بداند و عدالت توزیعی را به توزیع عادلانه نتایج و پیامدها، از قبیل دستمزد، رفاه، منابع تولید و مانند آن خلاصه نکند.

به نظر می‌رسد حتی اگر این تفسیر موسع از عدالت توزیعی را بپذیریم، باز هم شواهدی وجود دارد که عدالت اجتماعی، منحصر به وجه توزیعی آن نیست و ظرفیت فراتر رفتن از عدالت توزیعی را دارد. پیچیده‌شدن امور سیاسی و اجتماعی و شبکه روابط درونی ساختارهای اجتماعی، به ضمیمه بالارفتن درجه حساسیت و التفاف به داوری عادلانه و ناعادلانه بودن امور مؤثر در زیست اجتماعی بشر، موجب آن است که تأمل و اندیشه درباره

۱. مقاله والتر لورنز (Walter Lorenz) با عنوان «The Emergence of Social Justice in

The West» در منبع زیر، گزارش اجمالی خوبی از این تغییرات می‌دهد:

Routledge international handbook of social Justice; ed by Michael Reisch; 2014, pp. 14-28.



عدالت اجتماعی به کیفیت توزیع منابع طبیعی، درآمد و ثروت و دیگر مواهب مادی، نحوه توزیع مناصب و دسترسی به فرصت‌های سیاسی و اجتماعی منحصر نشود. قضاوت ارزش ما از دریچه عدالت و بی‌عدالتی می‌تواند متوجه واقعیت‌ها و لایه‌های دیگری از مناسبات اجتماعی نظیر فرایندها، ساختارها، نهادها، مقررات، امتیازات و اختیارات افراد و نهادها نیز بشود؛ با این‌که این‌گونه امور از جنس خیرات و مواهب اجتماعی نیست که همگان خواهان برخورداری از آن‌ها باشند و توزیع آن‌ها نظیر توزیع مواهب مادی و مشاغل اجتماعی و سیاسی مشمول عدالت توزیعی باشد. برای نمونه، در سطح جهانی و نظام بین‌الملل، حق وتوی کشورهای قدرتمند در شورای امنیت نا عادلانه خوانده می‌شود؛ نه از آن‌رو که خواهان توزیع عادلانه حق وتو بین همه کشورها باشند، بلکه اصل این امتیاز خاص برای شماری از کشورها امری نا عادلانه است. همچنان‌که اگر در قانون اساسی کشور یا در قوانین عادی آن برای افراد، اقشار یا نهادهایی مصونیت مطلق قضایی و یا امتیازاتی بی‌وجه و بی‌منا قرار داده شود، حس عدالت‌خواهی این اختصاصات را نا عادلانه می‌داند. بنابراین قلمرو عدالت اجتماعی و میدان مطالبه‌گری عدالت‌خواهانه در عرصه اجتماع را نباید به مواهب و خیرات قابل توزیع میان آحاد جامعه فروکاست و صرفاً اموری نظیر ثروت، درآمد، رفاه، نفع، منابع طبیعی، مشاغل، آموزش و بهداشت و مانند آن را موضوع نظریه‌پردازی عدالت دانست، بلکه نهادها، ساختارها، فرایندها، قوانین، امتیازات و اختیارات قانونی افراد و گروه‌ها نیز موضوع عدالت اجتماعی هستند، گرچه اموری توزیع‌پذیر و از خیرات مورد مطالبه همگان نیستند.

آیریس ماریون یانگ<sup>۱</sup> (۱۹۴۹ - ۲۰۰۶) در کتاب *عدالت و سیاست تفاوت*، بر فراروی عدالت اجتماعی از عدالت توزیعی تأکید می‌کند و تمرکز بر خصوص عدالت توزیعی را مایه غفلت از توجه به امر عدالت در حوزه‌های سیاست و فرهنگ و تصمیم‌سازی‌های اجتماعی و سیاسی و ساختارها و فرایندهای حاکم بر شئون اجتماعی می‌داند. ریشه این غفلت را باید در جامعه سرمایه‌داری رفاه‌گرا جستجو کرد که با تمرکز بر رفاه شهروندان و جدی نگرفتن دموکراسی و مشارکت فعال شهروندان در حیات اجتماعی، از سیاست‌زدایی اجتماعی استقبال می‌کند.

1. Iris Marion Young

از نگاه او لازم است به دنبال تصویری از عدالت اجتماعی باشیم که با همه اشکال سلطه‌جویی، تبعیض، امتیازخواهی و نابرابری‌های سیاسی مقابله کند و سلسله‌مراتب ساختار قدرت را نیز مدنظر داشته باشد؛ توجه انحصاری به عدالت توزیعی، تصویری این‌چنینی از عدالت به دست نمی‌دهد.

برخی صاحب‌نظران با التفات به این نکات، همچنان به کفایت عدالت توزیعی و عدم نیاز به فراتردیدن عدالت اجتماعی از عدالت توزیعی تأکید می‌ورزند. دیوید میلر در نقد آیریس یانگ اشاره می‌کند عدالت توزیعی تنها به نتایج و دستاوردها معطوف نیست و ساختارها و فرایندها را نیز در نظر دارد. زمانی که مناسبات موجود درباره توزیع خیرات و مواهب را در عرصه‌های مختلف حیات جمعی ناعادلانه می‌دانیم و یا این‌که با طرح نظریه عدالت توزیعی به دنبال عادلانه‌ساختن این روابط و توزیع امکانات و خیرات هستیم، در واقع به دنبال جبران نقص و ضعف فرایندها و ساختارهای منتهی به آن دستاوردها هستیم؛ پس چنین نیست که در عدالت توزیعی توجهی به فرایندها و سلسله‌مراتب ساختاری قدرت سیاسی و اقتصادی نشده باشد. از این رو نقد و اعتراض آیریس یانگ به نظریه‌های عدالت توزیعی وارد نیست (Miller, 1999, p. 15).

نکته میلر درباره این‌که نظریه‌های عدالت توزیعی معطوف به دستاوردها، هرگز منهای توجه به اصلاح فرایندها، مقررات و ساختارها نیستند، کاملاً درست است، اما مدافعان فرونکاستن عدالت اجتماعی به عدالت توزیعی، به نکاتی فراتر از این مسئله توجه دارند. فرایندها، ساختارها، نهادها و رفتارهای اجتماعی فقط در ساحت امور منتهی به توزیع خیرات و مواهب اجتماعی منحصر نمی‌شود. همان‌طور که اشاره شد، امور و موضوعاتی برای داوری عادلانه و ناعادلانه بودن در ظرف اجتماع وجود دارد که از سنخ مواهب، مناصب و خیرات قابل توزیع همگانی نیست، ولی موضوع عدالت و بی‌عدالتی هست. این‌که در امپراتوری رسانه‌ای غرب، اسلام‌ستیزی شود یا ترس مرضی از مسلمانان به جامعه غربی با انواع ترفندهای رسانه‌ای، برنامه‌سازی و تحریف خبری تزریق شود، یک بی‌عدالتی آشکار در سطح جامعه جهانی است؛ همچنان‌که در داخل یک جامعه اگر تصویر فرهنگی ارائه شده درباره یک گروه یا طبقه اجتماعی غیرواقعی و تخریب‌گرایانه باشد، یک بی‌عدالتی اجتماعی آشکار است که البته ربطی به عدالت توزیعی ندارد و مقدمه‌ای ضروری برای توزیع عادلانه چیزی نمی‌باشد. نهادینه‌سازی سلطه اقتصادی یا سیاسی گروه‌های نخبگانی خاص و عدم امکان درهم‌شکستن سلسله‌مراتب قدرت از طریق فرایندها و



ساختارهای تثبیت شده، موضوع عدالت اجتماعی است، گرچه در قالب توزیع عادلانه خیرات و مواهب نمی‌گنجد. بنابراین تردیدی باقی نمی‌ماند که عدالت اجتماعی ظرفیتی برای طرح مبحث عدالت و بی‌عدالتی می‌گشاید که قالب عدالت توزیعی نمی‌تواند تمامی این ظرفیت را دربر بگیرد.

فیلسوف معروف اخلاق، ویلیام فرانکنا<sup>۱</sup>، از زاویه دیگری بر وسعت قلمرو بحث عدالت اجتماعی صحنه می‌گذارد. وی معتقد است زمانی که از عدالت اجتماعی سخن می‌گوییم، باید توجه کنیم جامعه با عنوان موصوف عدالت، هرگز نباید در جنبه‌های حقوقی<sup>۲</sup> و یا رسمی<sup>۳</sup> آن یعنی قانون و دولت خلاصه شود، بلکه جنبه‌های غیررسمی متعددی وجود دارد که باید عادلانه گردد. نهادهای فرهنگی، قوانین اخلاقی، ضمانت‌های اخلاقی<sup>۴</sup> و سنن و آداب و قواعد، از زمره این جنبه‌های غیررسمی هستند. برای این که داشتن جامعه‌ای کاملاً عادلانه، لازم است هم ابعاد رسمی (نظام حقوقی و دولت) و هم ابعاد غیررسمی آن عادلانه باشد. اکتفا به صرف جنبه‌های رسمی جامعه، تمرکز بر عدالت سیاسی خواهد بود که تنها بخشی از عدالت اجتماعی را تشکیل می‌دهد و حاکی از تمامیت آن نیست (Frankena, 1969, p. 2).

#### ۴- قرائت‌پذیری عدالت اجتماعی

این که «عدالت اجتماعی» یک اصطلاح نوپدید است و برخلاف واژه «عدالت توزیعی» قدمت تاریخی ندارد، هرگز به معنای آن نیست که اصل توجه به عدالت در عرصه اجتماع امر نوپدیدی است و با چرخش غرب به سمت مدرنیته و تحولات سیاسی - اجتماعی قرن نوزدهم به بعد آغاز شده است. تلقی غربی از عدالت اجتماعی، که اغلب در نظریه‌های مختلف عدالت توزیعی جلوه‌گر شده است، تفسیری مشترک و مورد پذیرش جهانیان با همه تنوع فرهنگی و نگاه‌های مختلف ایدئولوژیک و انسان‌شناسانه نبوده است. بنابراین عدالت در جوامع و فرهنگ‌های مختلف، صرفاً وجه فردی نداشته و به فضیلت فردی یا صفتی اخلاقی برای اشخاص بسنده نشده است، بلکه در حوزه عمومی و ظرف اجتماع نیز همواره

1. William Klaas Frankena
2. legal
3. formal
4. Moral sanctions

اموری برای اتصاف به عدالت و بی‌عدالتی وجود داشته‌است؛ گرچه «عدالت اجتماعی» اصطلاحی بدیع و بدون پیشینه تاریخی قابل توجهی بود.

درواقع تلقی عدالت و بی‌عدالتی در عرصه عمومی به‌شدت «فرهنگ‌پیچ» است و محتوای فرهنگی و نظام ارزشی حاکم بر یک جامعه، در درک آنان از عدالت اجتماعی تأثیرگذار است. چه بسیار نابرابری‌ها و امتیازها که در یک فرهنگ، کاملاً موجه و معقول و در فرهنگ و جامعه‌ای دیگر، ناموجه و ناعادلانه محسوب می‌گردد. فرهنگی که سلسله‌مراتب اجتماعی و نظام طبقاتی را رسمیت و مقبولیت می‌بخشد و به شبکه باورها و ارزش‌های خود وارد می‌کند، به‌طور طبیعی، نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی برآمده از این نظام طبقاتی را موجه و عادلانه می‌داند؛ درحالی‌که فرهنگ مساوات‌طلب که به برابری ذاتی انسان‌ها معتقد است و نژاد، رنگ، قبیله و طبقه اجتماعی را مایه برتری نمی‌داند، با نفی هرگونه نظام طبقاتی، سلسله‌مراتب قدرت مبتنی بر برتری ذاتی را ناعادلانه می‌داند. نکته مهم دیگر آن که همسو با پیچیده‌تر شدن جوامع و فاصله‌گرفتن از بساطت روابط اجتماعی و اقتصادی و درآمیختگی فرهنگی و تراکم تجارب عقلایی در اداره جامعه، در کنار ارتقای آگاهی عمومی نسبت به میزان تأثیر تصمیم‌سازی‌های کلان، در شئون مختلف آحاد جامعه، فهم آدمیان از عدالت اجتماعی دقیق‌تر و گسترده‌تر می‌شود و مطالبات عدالت‌خواهانه به عرصه‌های عمیق‌تر و ظریف‌تری از حیات و شبکه مناسبات اجتماعی معطوف می‌شود؛ همان‌طور که پیش از این در چرخش به سمت مدرنیته و نقش انقلاب‌های صنعتی، سیاسی و اجتماعی غرب در بسط ایده‌های عدالت اجتماعی اشاره کردیم.

بنابر آنچه گذشت، روشن می‌شود درک عدالت اجتماعی، هم تاریخ‌مند و هم فرهنگ‌پیچ است و تلقی ثابت و یکسانی از عدالت اجتماعی وجود ندارد. در گستره تاریخ در جوامع مختلف تفسیرهای متفاوتی از عدالت اجتماعی شکل گرفته‌است؛ درعین‌حال که به لحاظ ارتكازی عناصر معنایی مشترکی برای عدالت وجود دارد، به لحاظ محتوایی و مصداقی‌یابی این عناصر، اتفاق نظر وجود ندارد. برابری و فقدان تبعیض و نابرابری از عناصر معنایی عدالت است، اما این فرهنگ‌ها و تفاوت انسان‌شناسی‌هاست که با صحنه‌نهادن بر برخی نابرابری‌ها و موجه و عادلانه دانستن تبعیض‌ها، آن‌ها را عین عدالت و رعایت استحقاق می‌دانند.





ناظر به یک ارزش اجتماعی و یک مطلوب بشری است. در این سطح می‌توان ادعای عمومیت و کلیت داشت؛ سطح دوم، اندیشیدن دربارهٔ عدالت در ظرف اجتماع و ایده‌پردازی نظری، تغییر نظم اجتماعی موجود به سمت نظم اجتماعی عادلانه براساس ایدهٔ خاصی از عدالت توزیعی یا عدالت اجتماعی است. باید اعتراف کرد در این سطح نمی‌توان ادعای عمومیت و کلیت داشت و به‌دشواری بتوان اثبات کرد در همه جوامع بشری و در همه مقاطع تاریخی در این باره اندیشه شده‌است و در همه جوامع، ایده‌های تعیین‌یافته عدالت در ظرف اجتماع وجود دارد؛ سطح سوم، مطالبه‌گری، عدالت‌خواهی عملی و تلاش میدانی در استقرار عدالت اجتماعی و تغییر وضع ناعادلانه موجود است. در اینجا نیز شاهد تلاشی گسترده و عام نیستیم و همیشه اقلیتی محدود از فعالان سیاسی و اجتماعی، مطالبه‌گر عدالت اجتماعی بوده‌اند؛ فارغ از این که به کدام ایده از ایده‌های عدالت اجتماعی تعلق خاطر داشته باشند.

در پایان این بحث، این نکته گفتنی است که در سطح دوم که ایده‌پردازی عدالت اجتماعی است نه تنها در سطح جهانی نمی‌توان مدعی وجود ایده و نظریه عام و مشترک شد، بلکه حتی درون یک فرهنگ و تمدن خاص نیز نمی‌توان وجود تفسیر ثابت و مشترکی از عدالت اجتماعی را انتظار کشید؛ برای نمونه، در سنت تفکر عدالت اجتماعی در غرب معاصر، شاهد گرایش‌های بسیار متنوعی هستیم. از یک سو جریان سوسیال دموکرات که «دولت‌های رفاه‌گستر»<sup>۱</sup> محصول آن است، عدالت را در کاهش نابرابری‌ها و گسترش رفاه می‌بیند و با تمرکز بر بازتوزیع منابع مادی، سعی دارد نیازهای متغیر افراد را پاسخگو باشد. در مقابل، جریان‌های وفادار به سنت لیبرالیسم معمولاً به‌طور محافظه‌کارانه‌ای بر نقش دولت در صیانت از آزادی‌های فردی تأکید دارند و صرفاً اجازه می‌دهند دولت با عنوان آخرین ملجأ امر رفاه دخالت کند، با تأکید هم‌زمان بر وظیفه و همتی که هر فرد باید در حفظ و ایمن‌سازی رفاه خود داشته باشد. این درحالی است که مساوات‌طلبی جان رالز عدالت را وصف حال ساختارهای کلان جامعه می‌بیند و با طرح دو اصل عدالت خویش، خواستار استقرار نظم عادلانه در همهٔ عرصه‌های کلان مناسبات اجتماعی بر محور تحقق این دو اصل است. از سوی دیگر برخی نظیر مایکل والزر با تأکید بر وجه فرهنگی و هرمنوتیکی عدالت اجتماعی، تعمیم‌گرایی رالزی دربارهٔ اصول عدالت را

نمی‌پذیرد و با طرح نظریه «برابری پیچیده»<sup>۱</sup> هم به مقابله با طرح هرگونه ایده‌ای برای اصول عدالت ثابت و عام می‌پردازد و هم با نقدی پست‌مدرن با هرگونه مرکزیت‌گرایی و نظام‌های فکری متحد و ثابت در اندیشه عدالت مخالفت می‌ورزد. اساساً در فضای تفکر معاصر عدالت غربی، شاهد فاصله‌گرفتن از سنت‌های کلاسیک عدالت‌اندیشی موجود در سوسیالیسم و لیبرالیسم هستیم که از تکرار، تفاوت و چندپارگی در مبانی و اصول عدالت دفاع می‌کند (Lorenz, 2014, pp. 21-24).

### نتیجه

باتوجه به آنچه مطرح شد در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت، در نظر کسانی که به غلط عدالت اجتماعی را به عدالت توزیعی فرومی‌کاهند، عدالت اجتماعی امر نوپدید نیست، ولی در واقعیت عدالت اجتماعی فراتر از عدالت توزیعی است؛ این تلقی گسترده از عدالت اجتماعی به‌عنوان امری نوپدید مرهون تحولات فکری دوران مدرن است. با وجود تطور تاریخی عدالت توزیعی، درک امروزی آن متفاوت از دیدگاه ارسطو و دیگران است. در گذشته شایستگی و فضیلت فردی و میزان مشارکت در همکاری اجتماعی، در نحوه توزیع عادلانه مناصب و امکانات نقش داشته و امروزه توزیع همگانی و برخورداری افراد، بدون چنین قیود و شرایطی، محور نظریه‌های عدالت توزیعی است. تصور عام، مشترک و معینی از عدالت اجتماعی وجود ندارد؛ همچنان که عدالت توزیعی نیز در قالب‌ها و نظریه‌های متفاوتی صورت‌بندی می‌شود. در یک تقسیم‌بندی کلی، نظریه‌های عدالت توزیعی را می‌توان به «نتیجه‌گرا» و «رویه‌گرا» تقسیم کرد.

عدالت اجتماعی شامل‌تر و جامع‌تر از عدالت توزیعی است و ایده عدالت توزیعی بخشی از ایده عدالت اجتماعی را تشکیل می‌دهد و رابطه این دو، عام‌وخاص مطلق است. عدالت توزیعی معمولاً معطوف به عرصه اقتصاد و بهره‌مندی‌های مادی است و عدالت اجتماعی افزون بر آن، حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و فرایندها، ساختارها، امتیازها، اختیارات و مقررات را نیز شامل می‌شود و خواهان عادلانه‌بودن همه این مناسبات و زیرساخت‌ها است.

## منابع

- ارسطو. (۱۳۷۱). سیاست. (مترجم: حمید عنایت). تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- ارسطو. (۱۳۷۸). اخلاق نیکوماخوس. (مترجم: محمدحسین لطفی). تهران: طرح نو.
- واعظی، ا. (۱۳۸۸). نقد و بررسی نظریه‌های عدالت. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

- Allingham, M. (2014). *Distributive Justice*, Routledge.
- Fleischaker, S. (2005). *A short history of distributive Justice*. Harvard university press.
- Frankena, W.K. (1962). *The concept of social Justice in social Justice*. Richard B. Brandt, Ed. prentice Hall Inc.
- Kolm, S. Ch. (1998). *Modern theories of Justice*, The MIT press.
- Lorenz, W. (2014). *The emergence of social Justice in the West*, in "Routledge international handbook of social Justice. Michael Reisch, Ed. Routledge.
- Miller, D. (1999). *Principles of social Justice*. Harvard university press.



## References

- Allingham, M. (2014). *Distributive Justice*. Routledge.
- Aristotle. (1371 AP). *Politics* (H. Enayat, Trans.). Tehran: Islamic Revolution Education Publications. [In Persian]
- Aristotle. (1378 AP). *Nicomachean ethics* (M. H. Lotfi, Trans.). Tehran: Tarh-e No. [In Persian]
- Fleischaker, S. (2005). *A short history of distributive Justice*. Harvard university press.
- Frankena, W.K. (1962). *The concept of social Justice in social Justice* (R. B. Brandt, Ed.). Prentice Hall Inc.
- Kolm, S. Ch. (1998). *Modern theories of Justice*. The MIT press.
- Lorenz, W. (2014). The emergence of social justice in the West. *The Routledge international handbook of social justice*, 14-26.
- Miller, D. (1999). *Principles of social Justice*. Harvard university press.
- Vaezi, A. (1388 AP). *Critique of theories of justice*. Qom: Imam Khomeini (RA) Educational and Research Institute. [In Persian]

